

## درس دوازدهم: گذر سیاوس از آتش

حماسه و زمینه های آن

حماسه چهار ویژگی دارد: (۱) داستانی (۲) قهرمانی (۳) ملی (۴) خرق عادت

(۱) زمینه ی داستانی : هر حماسه در بستری از حوادث شکل می گیرد .

مثل داستان رستم و سهراب

(۲) زمینه ی قهرمانی : شاعر حماسه سرا انسانی را به تصویر می کشد که از نظر توانایی های جسمی و روحی از دیگران متمایز باشد .

مثل رستم . اسفندیار . سیاوش

(۳) زمینه ی ملی : شاعر حماسه سرا اخلاق فردی و اجتماعی و عقاید فکری و مذهبی و آداب و رسوم یک ملت را در قالب حوادث قهرمانی و در بستری از واقعیات به نمایش گذارد .  
بنابراین اشاره به آداب و رسوم در این زمینه ای دارد .

مثل: آداب و رسوم تاج گذاری و به تخت نشستن پادشاه / آداب و رسوم جشن ها و سوگواری ها / آداب استقبال از دیگران / آیین امتحان کردن گناهکار و بی گناه و...

(۴) زمینه ی خرق عادت : یعنی حوادث ، انسانها و موجوداتی که با منطق و تجربه های علمی هم سازی ندارند مانند وجود سیمرغ ، دیو سپید و رویین تنی اسفندیار . عمر هزار ساله زال

<p><b>شبیخون:</b> حمله ناگهانی دشمن در شب</p> <p><b>طرح افکندن:</b> کنایه از بنانهادن؛ طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن</p> <p><b>عجم:</b> سرزمینی که ساکنان آن غیرعرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک عجم: پادشاهان ایران</p> <p><b>عفاف:</b> رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی</p> <p><b>غربت:</b> غریبی، دوری از خانمان</p> <p><b>فرهیختگی:</b> فرهیخته بودن، فرهیخته، برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ</p> <p><b>فریادرس:</b> یاور، دستگیر</p> <p><b>کُربت:</b> غم، اندوه؛ کُربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم</p> <p><b>مقررشدن:</b> قرار گرفتن، ثبات و دوام یافتن</p> <p><b>مکاید:</b> ج مکیده یا مکیدت: کیده‌ها، مکرها، حيله‌ها</p> <p><b>مَلِک:</b> پادشاه، سلطان</p> <p><b>موبد:</b> روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور</p> <p><b>نقصان:</b> کم شدن، کاهش یافتن</p> <p><b>نمازبردن:</b> تعظیم کردن، عمل سر فرودآوردن در مقابل کسی برای تعظیم</p> <p><b>نواختن:</b> کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن</p> <p><b>نیک پی:</b> خوش قدم</p> <p><b>نیکی دهش:</b> نیکی کننده</p> <p><b>ولایت:</b> کشور، سرزمین</p> <p><b>هشیوار:</b> هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه</p> <p><b>هیون:</b> شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام</p>	<p><b>آزرم:</b> شرم، حیا</p> <p><b>ارتفاع:</b> محصول زمینهای زراعتی؛ ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت</p> <p><b>اندیشه:</b> اندوه، ترس، اضطراب، فکر</p> <p><b>ایمن:</b> در امن، دل آسوده</p> <p><b>بریان:</b> در لغت کباب شده و پخته شده بر آتش</p> <p>مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان شدن: غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن</p> <p><b>پُرمايه:</b> گرنامایه، پرشکوه؛ مایه: قدرت، توانایی</p> <p><b>تازی:</b> اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک</p> <p><b>تپش:</b> اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت</p> <p><b>تطاول:</b> ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن</p> <p><b>تعصّب:</b> طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصّب: به حمایت و جانبداری</p> <p><b>حشم:</b> خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا</p> <p><b>حلقه به گوش:</b> کنایه از فرمانبردار و مطیع</p> <p><b>خستن:</b> زخمی کردن، مجروح کردن</p> <p><b>خود:</b> کلاه خود</p> <p><b>خیره سر:</b> گستاخ و بیشرم، لجوج</p> <p><b>دستور:</b> وزیر، مشاور</p> <p><b>زوال:</b> نابودی، از بین رفتن</p> <p><b>سبو:</b> کوزه، ظرف معمولاً دستهدار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات</p> <p><b>سپردن:</b> طی کردن، پیمودن</p> <p><b>سمن:</b> نوعی درخت گل، یاسمن</p>
--	--

سیاوش، فرزند کاووس، شاه خیره سر کیانی است که پس از تولد، رستم او را به زابل برده، رستم پهلوانی، فرهیختگی و رزم و بزم به او می آموزد. در بازگشت، سودابه، همسر کاووس شاه به سیاوش دل می بندد اما او که آزر و حیا و پاکدامنی و عفاف آموخته است، تن به گناه نمی سپارد و به همین دلیل از جانب سودابه متهم می شود ...

فرزند کاووس: نقش تبعی (بدل)

بزم: جشن و مهمانی. مجلس انس

همسر کاووس شاه: نقش تبعی (بدل)

به سیاوش دل می بندد: کنایه: عاشق سیاوش میشود

آزر: شرم، حیا

تن به گناه نمی سپارد: کنایه: گناه نمی کند

**که درد سپهد نماند نهان**

**(۱) چنین گفت موبد به شاه جهان**

موبد: روحانی زرتشتی در اینجا مجازاً به معنی مشاور در امور سلطنت

شاه جهان: منظور، کی کاووس است

سپهد: سپهد: بزرگ سپاه، فرمانده سپاه، سپه سالار (منظور کی کاووس است)

درد سپهد: منظور تهمت سودابه به سیاوش است.

مصراع دوم: معادل مثل « ماه پشت ابر نمی ماند » است

موبد به شاه گفت که این راز برای همیشه نمی تواند پنهان بماند [پس باید برای آن راهی پیدا کرد]

**باید زدن سنگ را بر سبوی**

**(۲) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی**

گفت و گوی: حقیقت ماجرای سیاوش و سودابه

سبو: کوزه آب از جنس سفال

سنگ و سبو: در ادب فارسی دو چیز مخالف و مقابل هم، مانند سنگ و شیشه، آتش و پنبه

سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از آزمایش کردن

خواهی و پیدا کنی: به ترتیب مضارع اخباری و التزامی

اگر می خواهی حقیقت آشکار شود، باید خطر را بپذیری و به آزمایش (سیاوش و سودابه) پردازی.

۳) که هر چند فرزند هست ارجمند

دل شاه از اندیشه یابد گزند

گزند: آزار، آسیب

دل: مجاز از وجود

اندیشه: بدگمانی، اضطراب

هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد.

۴) وزین دختر شاه هاماوران

پر اندیشه گشتی به دیگر کران

هاماوران: هاماور: نام قبیله ای ساکن یمن

دختر شاه هاماوران: سودابه (همسر کی کاووس)

به دیگر کران: از طرف دیگر، از دیگر سوی

اندیشه: ترس و اضطراب.

پراندیشه گشتن: کنایه از نگران و مضطرب شدن

از سوی دیگر، دختر شاه هاماوران (سودابه) موجب نگرانی شاه (کی کاووس) شده است.

کی کاووس پس از اینکه شاه هاماوران را شکست می دهد، علاوه بر گرفتن باج و خراج، دخترش سودابه را نیز به همسری می گیرد.

۵) زهر در سخن چون بدین گونه گشت

بر آتش یکی را نباید گذشت

زهر در: از هر شکل و نوع، از هر گونه:

دبیر نویسنده را پیش خواند زهر در سخنها فراوان براند.

دلم جز مهر مهرویان طریقی بر نمی گیرد زهر در می دهم پندش ولیکن در نمی گیرد.

چون کار به اینجا رسید و مقصّر پیدا نشد، ناچار یکی از آن دو (سودابه یا سیاوش) باید برای اثبات بی گناهی خود از آتش عبور کند.

بیت بیانگر زمینه ملی حماسه است

تلمیح به اعتقاد پیشینیان: برای تشخیص گناه کار از بی گناه، یک راه، گذشتن از میان آتش بود.

۶) چنین است سوگند چرخ بلند

که بر بی گناهان نیاید گزند

چرخ بلند: استعاره از آسمان

سوگند چرخ بلند: تشخیص

سوگند: واژه ی تحول معنایی پیدا کرده؛ در قدیم به معنی گوگرد بود و امروزه به معنی قسم است

آسمان (روزگار و سرنوشت) چنین رقم زده است که آتش بی گناهان را نمی سوزاند.

بیت بیانگر زمینه ملی حماسه است.

تلمیح به اعتقاد پیشینیان: چون آتش مقدّس و پاک است، پس بی گناهان را نمی سوزاند.

همی با سیاوش به گفتن نشانند

۷) جهاندار ، سودابه را پیش خواند

جهاندار: نگهبان جهان . پادشاه . سلطان (کی کاووس)

به گفتن نشانند: کنایه از روبه رو کرد.

کاووس شاه، سودابه را پیش خود فراخواند و او را با سیاوش روبه رو کرد.

نگردد مرا دل ، نه روشن روان

۸) سرانجام گفت ایمن از هر دوان

هر دوان: هر دوی آنها

«را» نشانهٔ فكّ اضافه (دل و روان روشن من ایمن نگردد)

«ایمن نگردیدن دل» و «روشن نگشتن روان»: کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است

روان روشن: حس آمیزی

کاووس، سرانجام به هر دوی آنها گفت: «دل و روان روشن من از هر دوی شما آسوده و ایمن نمی گردد» (من هنوز

بدگمان هستم و خاطر من نسبت به شما آسوده نشده است)

گنه کرده را زود رسوا کند

۹) مگر کآتش تیز پیدا کند

مگر: شاید. امید است. فقط

پیدا کند: آشکار کند یا روشن و مشخص کند.

آتش، گناهکار را پیدا کند: تشخیص

بیت بیانگر زمینهٔ ملی حماسه است.

تلمیح به اعتقاد پیشینیان: آتش پاک و مقدس می تواند گناهکار را مشخص کند

فقط آتش سوزان می تواند گناهکار را مشخص کند و او را رسوا سازد.

(شاید / امید است آتش سوزان بتواند گناهکار را مشخص کند و او را رسوا سازد.)

که من راست گویم به گفتار خویش

۱۰) چنین پاسخ آورد سودابه پیش

من راست گویم به گفتار خویش: من به گفتار خویش راست گو هستم.

سودابه چنین پاسخ داد که من در گفته های خود راست و صادق هستم. (من راست می گویم.)

که رایت چه بیند کنون اندرین ؟

۱۱) به پور جوان گفت شاه زمین

پور: پسر / پور جوان: سیاوش / شاه زمین: کی کاووس / رای: نظر

کی کاووس به پسر جوانش (سیاوش) گفت: نظر تو دربارهٔ حرف های سودابه چیست؟

که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

۱۲) سیاوش چنین گفت کای شهریار

شهریار: پادشاه (منظور کاووس است)

«را»: نشانه حرف اضافه است. مرا (برای من) م (من): متمم

خوار: در اینجا یعنی ساده و آسان

سیاوش گفت: که ای شهریار، رفتن به دوزخ و تحمل آتش آن برای من از شنیدن این تهمت آسان تر است.

ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

۱۳) اگر کوه آتش بود بسپرّم

سپرّدن: طی کردن. گذراندن. پایمال کردن. لگد کوب کردن

تنگ: تنگه آتش

اگر کوهی از آتش هم در برابرم باشد از آن می گذرم عبور از میان این تنگنای آتش برای من آسان است.

زفرزند و سودابه ی نیک پی

۱۴) پر اندیشه شد جان کاووس کی

اندیشه: ترس و نگرانی

نیک پی: خجسته، نیک نژاد (صفت)

جان: مجاز از وجود

کی کاووس نسبت به فرزند (سیاوش) و همسر نیک نژاد خود (سودابه) به شدت نگران شد.

از آن پس که خواند مرا شهریار ؟

۱۵) کزین دو یکی گر شود نابکار

نابکار: گناهکار / که: ضمیر پرسشی مصراع دوم: استفهام انکاری

بیت یک جمله مرکب است.

اگر یکی از این دو نابکار شود (وابسته) از آن پس چه کسی من را شهریار می خواند. (هسته)

که خواند مرا شهریار: جمله چهار جری مفعولی، مسندی

که: نهاد / خواند: فعل / مرا: مفعول / شهریار: مسند

اگر یکی از این دو، گناهکار شود، دیگر پس از این چه کسی من را شهریار (پادشاه) می خواند.

بی اعتبار می شوم (از آن پس من دیگر لیاقت پادشاهی را نخواهم داشت)

بشویم کنم چاره ی دل گسل

۱۶) همان به کزین زشت کردار، دل

زشت کردار: ترکیب وصفی مقلوب (کردار زشت)

دل گسل: دل آزار، دلخراش، تلخ و ناگوار. نا امید کننده

دل گسل: (صفت جانشین موصوف) اتفاق دل گسل

دل شستن: کنایه: خود را رها کردن، دست کشیدن. صرف نظر کردن. چشم پوشیدن.

بهتر است خود را از این بدگمانی نجات دهم و برای این رویداد تلخ چاره ای بیابم.

## هیون آرد از دشت ، صد کاروان

## ۱۷) به دستور فرمود تا ساروان

دستور: وزیر / هیون: شتر قوی هیکل و درشت اندام

دستور: واژه ی تحول معنایی پیدا کرده ؛ در قدیم به معنی وزیر و مشاور بود و امروزه به معنی امر و فرمان است

ساروان: ساروان: گونه کهنتر ساریان، شتربان، شتردار /

صد کاروان هیون : کاروان: ممیز (وابسته و وابسته)

صد: صفت شمارشی / کوه: ممیز / هیون: هسته

کاروان و ساروان: جناس ناهمسان اختلافی



کاووس به وزیر خود فرمان داد تا صد کاروان شتر از دشت بیاورد.

## ۱۸) نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه

هم گروه: با همدیگر، گرد هم / دو کوه هیزم: کوه: ممیز (وابسته و وابسته)



دو: صفت شمارشی / کوه: ممیز / هیزم: هسته

نظاره: نگریستن و تماشا کردن

کل بیت : اغراق / جهان : مجاز از جهانیان، نشانه بسیاری و انبوهی و فراوانی

هیزم بسیاری در دشت آماده شد و جمعیت بسیاری برای تماشا آنجا گرد هم جمع شدند.

## ۱۹) بدان گاه سوگند پرمايه شاه چنین بود آیین و این بود راه

سوگند: واژه ی تحول معنایی پیدا کرده ؛ در قدیم به معنی گوگرد بود و امروزه به معنی قسم است

گاه ، شاه ، راه : جناس ناقص اختلافی

در آن زمان راه و رسم شاهان در تشخیص گناهکار از بیگناه این گونه (عبور از آتش) بود.

بیت بیانگر زمینه ملی حماسه است .

## ۲۰) وز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

پس از آن شاه به موبد (مشاور) دستور داد که بر روی چوب ها نفت سیاه بریزند.

## ۲۱) بیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند گفתי شب آمد به روز

دو صد: دویست / آتش فروز: صفت فاعلی مرخم (آتش فروزنده= روشن کننده آتش)

گفתי شب آمد به روز: اغراق و کنایه از تاریک شدن هوا

دویست نفر برای روشن کردن آتش آمدند و آن قدر در آتش دمیدند که از شدت دود ، گویی روز به شب تبدیل شد. (دود

آتش همه جا را تاریک کرد)

## ۲۲) نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه بر آمد پس از دود ، زود

پس از دمیدن، همه جا از دود سیاه شد ولی خیلی زود، زبانه های آتش از میان دود شعله کشید

## ۲۳) سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

«ش» در خندانش: مضاف الیه (مرجع ضمیر «ش» سیاوش است) چهره خندان سیاوش

بریان و گریان: مسند

خندان و گریان: تضاد

دشت: مجاز از مردم

بریان شدند: مجازاً ناراحت و مضطرب شدند.

بریان و گریان: جناس ناقص اختلافی

همه مردم حاضر در دشت از این آزمایش غمگین بودند و همه بر آن چهره خندان و بی گناه سیاوش گریان بودند.

(مردم می دانستند که سیاوش بی گناه است پس بر بی گناهی او می گریستند)

## ۲۴) سیاوش پیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر

خود: کلاه خود، کلاه جنگی

سیاوش در حالی که کلاه خود طلائی به سر داشت (آماده و مجهز بود)، نزد پدر (کی کاووس) آمد.

## ۲۵) هشیوار و با جامه های سپید لبی پر زخنده، دلی پر امید

هشیوار: هشیار

فعل «بود» در مصراع اول فعل «بود» در مصراع دوم به قرینه معنوی حذف شده است.

هشیوار و با جامه های سپید بود لبی پر زخنده، دلی پر امید داشت

کل بیت قید حالت برای فعل «پیامد» در بیت پیشین

پوشیدن جامه سپید به هنگام گذر از آتش: نمادی از پاکی و بی گناهی سیاوش و نشانی از آمادگی سیاوش برای

مرگ است

فردوسی در این بیت برای قهرمان خود، چهار صفت و ویژگی می آورد: هشیار است، جامه هایی سپید پوشیده،

لبخند به لب دارد و بسیار امیدوارانه گام پیش می نهد.

از آمیختن این ویژگی ها، به چه شخصیتی می توان رسید؟

جوانی آزاده، وارسته و آزاد و رها که چون به خود ایمان دارد، ب بیاکانه پذیرای اتفاقات است.

(سیاوش) هوشیار بود. لباس هایی سفید پوشیده بود و لبی پر از خنده و دلی امیدوار داشت.



## ۲۶) یکی تازی ای بر نشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه

تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک /

تازی سیاه: ترکیب وصفی

بر نشستن: سوار شدن

ماه: مجاز از آسمان

خاک نعلش بر آمد به ماه: اغراق و کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب



خاک نعلش: «ش» وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه)

بیت بیانگر زمینه خرق عادت حماسه است.

سیاوش بر اسب عربی سیاه رنگی سوار بود که با شکوه و سرعت گام بر می داشت و خاک نعلش به آسمان می رسید

## ۲۷) پراگنده کافور بر خویشان چنان چون بود رسم و ساز کفن

کافور: ماده ای سفیدرنگ و خوش بو که برای خوش بویی و ضد عفونی، به هنگام کفن و دفن، بر مردگان می زنند.

بیت اشاره به آدای و رسوم کفن و دفن دارد و بیانگر زمینه ملی حماسه است

پراگنده کافور بر خویشان: خود را معطر ساختن برای رویارویی با مرگ. نشانه آمادگی برای مرگ

سیاوش به همان صورت که رسم کفن و دفن است، به خودش کافور زده بود. (مشتاقانه خود را برای مرگ آماده کرده بود).

شاعر در بیت دیگر همین داستان، این معنی را آشکارتر می سازد:

تو گفتی به مینو همی جُست راه نه بر کوه آتش همی رفت شاه مینو (بهشت)

## ۲۸) بدان گه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره، بردش نماز

باز شد: باز آمد

باره: اسب

نماز بردن: تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم

سیاوش هنگامی که پیش کی کاووس باز آمد، از اسب پیاده شد و رسم احترام و تعظیم را به جا آورد.

## ۲۹) رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید

شاه: وابسته پیشین و شاخص

شرم و نرم: جناس ناقص اختلافی

نرم سخن گفتن: حس آمیزی و کنایه از مهربانی کردن

سیاوش، پدرش را بسیار شرمنده دید و متوجه شد که با او به نرمی و مهربانی سخن می گوید.

### ۳۰) سیاوش بدو گفت انده مدار

گردش روزگار: سرنوشت، تقدیر

### کزین سان بود گردش روزگار

سیاوش به پدرش گفت: از این مسئله اندوهگین مباش؛ زیرا این کار سرنوشت است [تو مقصّر نیستی]

### ۳۱) سر پر زشرم و بهایی مراست

بهایی: گران بها. پرقیمت

بهایی و رهایی: جناس

سر: مجاز از وجود

### اگر بی گناهم، رهایی مراست

وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم [که آن را با گناه آلوده نمی سازم] پس اگر بی گناه باشم [که هستم] حتماً از این آتش رهایی می یابم

### ۳۲) ورایدون که زین کار هستم گناه

ور ایدون: و اگر چنانچه / ایدون: چنین، این چنین، این گونه، اکنون

ضمیر «م» در جهان آفرینم: مفعول

جهان آفرین: خداوند جهان آفرین (صفت جانشین موصوف)

ندارد نگاه: محافظت نمی کند

### جهان آفرینم، ندارد نگاه

و چنانچه گناهکار هستم، خداوند مرا از آتش محافظت نمی کند [و آتش مرا می سوزاند].

### ۳۳) به نیروی یزدان نیکی دهش

نیکی دهش: نیکی دهنده (صفت فاعلی)

دهش: بخشش، کرم، عطا

تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت

کوه آتش: اضافه تشبیهی و اغراق (وجه شبه: بلندی و بسیاری) / تپش یافتن: کنایه از هراسیدن

به نیروی یزدان نیکی دهنده، هیچ نگرانی و اضطرابی از این آتش ندارم [در کمال آرامش و اطمینان از آن می گذرم].

### کزین کوه آتش نیابم تپش

### ۳۴) سیاوش سیه را به تندی بتاخت

سیه: اسب سیاه رنگ سیاوش (صفت جانشین موصوف)

تنگ دل شدن: کنایه از ناراحت و غمگین شدن

جنگ آتش بساخت: آماده جنگ با آتش شد

تاخت و ساخت: جناس ناقص اختلافی

### نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت

سیاوش اسب سیاه رنگش را به سرعت به سوی آتش راند؛ غمگین و مضطرب نبود بلکه خود را برای جنگ با آتش آماده کرد

**۳۵) ز هر سو زبانه همی بر کشید**      **کسی خود و اسپ سیاوش ندید**  
**خود:** کلاه خود (در اینجا می تواند مجاز از شخص سیاوش نیز باشد)  
آتش از هر سو شعله ور بود، به گونه ای که کسی سیاوش و اسبش را نمی دید [آنها در آتش ناپدید بودند].

**۳۶) یکی دشت با دیدگان پر زخون**      **که تا او کی آید ز آتش برون**  
**دشت:** مجاز از مردمی که در دشت بودند  
**دیدگان پر از خون (خون گریستن):** کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه  
مردم حاضر در آن دشت از شدت اندوه خون گریه می کردند و چشم به راه بودند تا سیاوش از آتش بیرون بیاید

**۳۷) چو او را بدیدند برخاست غو**      **که آمد ز آتش برون شاه نو**  
**غو:** نعره کشیدن . بانگ و فریاد . آواز بلند. فریاد. خروش. غریو  
**شاه نو:** سیاوش (چون فرزند شاه بود و شایستگی شاهی داشت)  
**شاه نو:** ایهام : ۱) شاهزاده ۲) شاه جوان و پاک و از مرگ نجات یافته  
**غو و نو:** جناس ناقص اختلافی  
چون سیاوش را دیدند، فریاد برآوردند که شاه نو، به سلامت، از آتش بیرون آمد.  
بیت بیانگر زمینه خرق عادت حماسه است .

**۳۸) چنان آمد اسپ و قبا سوار**      **که گفتی سمن داشت اندر کنار**  
**قبا:** نوعی لباس بلند مردانه  
**سمن:** (یاسمن) گلی است سفید رنگ و خوشبو (در اینجا مطلق گل)  
تلمیح به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم .  
**سمن در کنار داشتن:** کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن  
بیت بیانگر زمینه خرق عادت حماسه است .

وقتی سیاوش از میان آتش بیرون آمد ، اسب و لباسش آنچنان سالم و پاک بود که گویی او از میان آتش نگذشته، بلکه از میان گل ها عبور کرده است.

### ۳۹) چو بخشایش پاک یزدان بود

پاک یزدان: ترکیب وصفی مقلوب (یزدان پاک)

دم: دما، گرما و حرارت

آتش و آب: تضاد

بیت بیانگر زمینه خرق عادت حماسه است

چون بخشایش خداوند پاک شامل حال کسی شود گرمای آتش برای او مانند آب سرد می شود.

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا	ورنه آدم نبرد صرفه زشیطان رحیم	حافظ
جایی نرسد کس به توانایی خویش	آلا تو چراغ رحمتش داری پیش	سعدی
یار من آن که لطف خداوند یار اوست	بیداد و داد و رد و قبول اختیار اوست	سعدی

### ۴۰) چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

هامون: دشت

کوه آتش: اضافه تشبیهی

هامون، دشت و شهر: مراعات نظیر

شهر و دشت: مجاز از مردم حاضر در شهر و دشت

وقتی سیاوش به سلامت از میان آتش گذشت و به دشت آمد، فریاد شادی مردم بلند شد.

### ۴۱) همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گناه، دادگر

«را» حرف اضافه (یکی به دیگری مژده می داد)

بی گناه و دادگر: (صفت جانشین موصوف) شخص بی گناه و خداوند دادگر

مردم به همدیگر مژده می دادند که خداوند دادگر، بی گناه را بخشید

### ۴۲) همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

خستن: زخمی و مجروح ساختن

آب: اشک (می تواند در معنی عرق شرمندگی هم باشد)

موی کندن: کنایه از خشم و اندوه فراوان

موی و روی: جناس ناقص اختلافی

سودابه از شدت خشم و اندوه، موهای خود را می کند و اشک (عرق شرم) می ریخت و بر چهره خود چنگ می انداخت.

صورت خود را زخم می کرد

### ۴۳) چو پیش پدر شد سیاوش پاک

شد: رفت

پاک: ایهام دارد: ۱) تمیز ۲) بی گناه

پاک و خاک: جناس ناقص اختلافی

واج آرای: تکرار صامت های «ش» و «پ»

وقتی سیاوش، پاک و بی هیچ اثری از دود و آتش و گرد و خاک، به نزد پدرش رفت...

### ۴۴) فرود آمد از اسپ، کاووس شاه / پیاده سپهبد، پیاده سپاه

سپهبد: (فرمانده سپاه) منظور کی کاووس است

کی کاووس و همه سپاه به نشانه احترام به سیاوش از اسپ پیاده شدند.

### ۴۵) سیاوش را تنگ در بر گرفت / ز کردار بد پوزش اندر گرفت

تنگ: محکم (قید) /

در بر گرفت: آغوش گرفت.

اندر گرفت: شروع کرد.

کردار بد: منظور بدگمانی شاه نسبت به سیاوش و امتحان کردن اوست

پوزش اندر گرفت: شروع به عذرخواهی کرد.

کی کاووس سیاوش را محکم در آغوش گرفت و از بدگمانی و رفتاری که با او داشت پوزش طلبید

## کارگاه و متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱) همان طور که می دانیم با روش های زیر، می توان به معنای هر واژه پی برد:

الف) قرار دادن واژه در جمله (ب) توجه به روابط معنایی واژگان

اکنون بنویسید با کدام یک از این روش ها می توان به معنای واژه «اندیشه» در بیت های زیر پی برد؟

الف) چو شب تیره گردد شبیخون کنیم / ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم فردوسی

اندیشه: ترس و هراس / رابطه ترادف با واژه «ترس»

ب) غلام عشق شو کاندیشه این است / همه صاحب دلان را پیشه این است نظامی

اندیشه: فکر / با توجه به رابطه هم نشینی در جمله به معنی آن پی می بریم

پ) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت / روانش ز اندیشه آزاد گشت فردوسی

اندیشه: اندوه. اضطراب. نگرانی / با توجه به رابطه هم نشینی در جمله به معنی آن پی می بریم

بعضی کلمات به تنهایی نمی توانند خود را بشناسانند و لازم است در جمله یا زنجیره سخن قرار گیرند مثلاً، معنای واژه «سیر»، «باز» و «تند»

برای یافتن معنی واژه هایی که به تنهایی شناخته نمی شوند، دو را وجود دارد:

**الف) قرار دادن واژه در جمله (هم نشینی با کلمات دیگر)**

سیر را هنگام پاییز می کارند.

سیر را غم گرسنه نیست.

سیر را معادل ۷۵ گرم می دانند.

سبز سیر، رنگ زیبایی است.

چنگیز از ریختن خون بی گناهان سیر نشد.

**ب) توجه به رابطه های معنایی (ترادف، تضاد، تضمن و تناسب)**

باز و شاهین (تناسب) باز و بسته (تضاد) باز و گشوده (ترادف) باز و پرنده (تضمن)

**ترادف:** یعنی دو کلمه هم معنی باشند. پدر و بابا دشت و صحرا

**تضاد:** یعنی دو کلمه متضاد باشند خوب و بد شب و روز

**تضمن:** یکی از کلمه ها سرگروه کلمه دیگر باشد (یکی زیر مجموعه دیگری باشد)

حیوان و آهو رنگ و قرمز میوه و سیب فصل و تابستان مدرسه و نیمکت

**تناسب:** هر دو کلمه در یک مجموعه باشند آبی و قرمز سیب و گلابی

۲) بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی بر گردانید.

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان

سرانجام به هر دوی آنها گفت: «دل و روان روشن من از هر دوی شما آسوده و ایمن نمی گردد»

۳) به جمله های زیر توجه کنید:

\* او در مراغه رصد خانه ای بزرگ ساخت. بنا کردن

\* از دشمن خود، دوست ساخت. تبدیل کردن

\* آن نامدار، لشکری عظیم ساخت. آماده کردن. فراهم کردن

\* استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت. خلق کردن

\* او با ناملایمات زندگی ساخت. کنار آمدن

فعل «ساخت» در هر یک از جمله های بالا کاربرد خاصی دارد که با دیگری کاملاً متفاوت است؛ پس واژه «ساخت»

در هر یک از کاربردهایش، فعل دیگری است.

فعل‌های «گذشت» و «گرفت» در کاربردهای مختلف تغییر معنا می‌دهند. برای هر یک از معانی آنها جمله‌ای بنویسید.

گذشت: ۱) از اشتباه دوستش گذشت ۲) از شهر شیراز گذشت  
بر ما **گذشت** نیک و بد، اما تو روزگار  
فکری به حال خویش کن این روزگار نیست  
ما **گذشتیم** و **گذشت** آنچه تو با ما کردی  
تو بمان و دگران وای به حال دگران  
چون سرو **گذشتم** ز ثمر تا شوم آزاد  
صد سلسله از برگ نهادند به پایم

گرفت: ۱) خورشید گرفت ۲) لوله گرفت ۳) از دشمن انتقام گرفت ۴) مدرکش را گرفت  
**گرفتم** سهل سوز عشق را اول، ندانستم  
غم پوشش برونم را **گرفته** است  
کخ صد دریای آتش از شراری می‌شود پیدا  
خیال نان درونم را گرفته است  
اشکم ز دل به چهره دویدن **گرفت** باز  
این خانه شکسته چکیدن گرفت باز  
ز همراهان کسی **نگرفت** شمعی پیش راه من  
به برق تیشه زین ظلمت برون چون کوهکن رفتم

## قلمرو ادبی

۱) کنایه را در بیت‌های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.  
الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی  
**سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از آزمایش کردن**

ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ‌دل، جنگ آتش بساخت  
**تنگ دل شدن: ناراحت شدن جنگ آتش بساخت: آماده جنگ با آتش شد**

۲) دو نمونه «مجاز» در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

الف) یکی تازی ای بر نشسته سیاه  
همی خاک نعلش بر آمد به ماه  
**ماه: مجاز از آسمان**

ب) سراسر همه دشت بریان شدند  
بر آن چهر خندانش گریان شدند  
**دشت: مجاز از مردم**

۳) برای هر یک از زمینه‌ها حماسه، بیت متناسب از متن درس بیابید.

### قهرمانی:

اگر کوه آتش بود بسپرم      ازین تنگ خوار است اگر بگذرم  
سیاوش سیه را به تندی بتاخت      نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت

### خرق عادت:

یکی تازی ای برنشسته سیاه      همی خاک نعلش برآمد به ماه  
چنان آمد اسپ و قبای سوار      که گفتی سمن داشت اندر کنار  
چو از کوه آتش به هامون گذشت      خروشیدن آمد ز شهر و زدشت  
چو بخشایش پاک یزدان بود      دم آتش و آب یکسان بود

### ملی:

بدان گاه سوگند پر مایه شاه      چنین بود آیین و این بود راه  
ز هر در سخن چون بدین گونه گشت      بر آتش یکی را بیاید گذشت  
چنین است سوگند چرخ بلند      که بر بی گناهان نیاید گزند  
مگر کآتش تیز پیدا کند      گنه کرده را زود رسوا کند  
پراگنده کافور بر خویشتن      چنان چون بود رسم و ساز کفن

### قلمرو فکری

۱) معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

چو او را بدیدند برخاست غو      که آمد ز آتش برون شاه نو

وقتی سیاوش را دیدند، فریاد برآوردند که شاه نو، به سلامت، از آتش بیرون آمد.

۲- «گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان      هر که نمرودی است گو می ترس از آن      مولوی

اگر خداوند بخواهد آتش به بی گناهان آسیب نمی رساند، گناهکاران و نمرودیان باید از آتش هراس داشته

باشند



۳) نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط از متن درس بیابید؛ سپس مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

نمونه	بیت متن درس	مفهوم مشترک
ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده‌ای کز تیغ او مجروع نیست	سیاوش بدو گفت اندوه مدار کزین سان بود گردش روزگار	روزگار همیشه آزادگان را در معرض امتحان و بلا قرار می دهد
گریز از کَفَش در دهان نهنگ که مُردن ، به از زندگانی به ننگ	اگر کوه آهن بود بسپرم ازین تنگ خوار است اگر بگذرم	ترجیح مرگ بر زندگی با ننگ

### گنج حکمت به جوانمردی کوش

یکی را از ملوک عَجَم حکایت کنند که دست تطاول به ما رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کُربت جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خراشه تھی ماند و دشمنان زور آوردند.

یکی را: از یکی. «را» حرف اضافه

ملوک: ج ملک، پادشاه

عَجَم: غیر عرب، ایرانی

ملوک عجم: شاهان ایران

تطاول: بیداد، درازدستی، ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن

دست تطاول: اضافه اقترانی

رعیت: عموم مردم

دست تطاول به ما رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده : حذف فعل کمکی «بود» به قرینه لفظی

جور: ستم

جور و اذیت: رابطه معنایی مترادف

مکاید: ج مکیده و مکیدت. بدسگالی و مکر و کید

مکاید فعل: کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود.

به جهان برفتند: به گوشه ای از عالم گریختند و مهاجرت کردند.

کُربت: غم و اندوه / کُربت جور: اندوه حاصل از ستم

راه غربت گرفتند: از اندوه ستم و عذاب آن پادشاه از کشور خود مهاجرت کردند و به دیار غریب رفتند.

ارتفاع: درآمد، حاصل زراعت، باج و خراج دولت از حاصل املاک

ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت: درآمد کشور کم شد.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد  
بندۀ حلقه به گوش ار نوازی برود  
گو در ایام سلامت به جوانمردی گوش  
لطف کن که بیگانه شود حلقه به گوش

هر که می خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یار یاش کنند، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.

**حلقه به گوش:** کنایه از فرمانبردار و مطیع  
**نواختن:** کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن  
**لطف کن لطف:** نقش تبعی تکرار برای تأکید

بندۀ حلقه به گوش تو هم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو می گریزد؛ پس تا می توانی لطف کن که با لطف، بیگانه هم، بنده و یاریگر تو می شود.  
باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون؛ وزیر، ملک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت، چگونه بر او مملکت مقرر شد؟» گفت: «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی است، تو مرا خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟»

**باری:** خلاصه

**به مجلس او در:** دو حرف اضافه برای یک متمم (در مجلس او)

**حشم:** خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا

**مقرر شد:** ثابت و معین و مسلم شد. / **هیچ:** قید پرسش

**هیچ توان دانستن:** آیا می توان دانست؟ **مملکت:** حکومت و پادشاهی

**چگونه بر او مملکت مقرر شد؟** چگونه به پادشاهی رسید

**تعصب:** طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به حمایت و جانب داری

**مؤ:** از ادات تأکید مفعولی در قدیم. امروزه کاربردی ندارد.

**مگر:** قید تأکید است به معنی همانا.

**پریشان کردن:** پراکنده و متفرق کردن و از خود دور ساختن.

**سر پادشاهی داشتن:** سر: مجاز از فکر و اندیشه

ملک گفت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گفت: «پادشه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.»

**پادشه را کرم باید:** «را» حرف اضافه

**تو را این هر دو نیست:** «را» حرف اضافه

**ایمن:** بی ترس و بیم و آسوده دل.

**پادشه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند:**

فعل «باید» به قرینه لفظی از جمله دوم حذف شده است. (رحمت باید)

«پادشه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.»  
پادشاه باید بخشنده باشد تا مردم پیرامون او جمع گردند و باید مهربان باشد تا در پناه حکومتش ایمن زندگی کنند و تو این دو ویژگی (بخشندگی و مهربانی) را نداری

نکند جور پیشه، سلطانی  
که نیاید ز گرگ چوپانی  
پادشاهی که طرح ظلم افکند  
پادشاهی که طرح ظلم افکند

**جور پیشه:** ستمگر. صفت جانشین موصوف (انسان جور پیشه)

«ی» در سلطانی: یای مصدری است. (پادشاهی)

ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند.

**اسلوب معادله** (مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است)

**طرح ظلم افکند:** کنایه از بنانهاد. ظلم را بنا نهاد.

پادشاهی که ظلم را بنا کرد درحقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

**گلستان سعدی**

## نمونه سوالات نهایی درس ۱۲

۱	چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی <b>اگر می خواهی حقیقت آشکار شود، باید خطر را بپذیری و به آزمایش (سیاوش و سودابه) پردازی</b>
۲	دل شاه از اندیشه یابد گزند : <b>بدگمانی، دل شاه را آزرده خواهد کرد.</b>
۳	وزین دختر شاه هاماوران پراندیشه گشتی به دیگر کران <b>و از سوی دیگر، دختر شاه هاماوران (سودابه) موجب نگرانی شاه شده است.</b>
۴	ز هر در سخن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را بیاید گذشت <b>چون کار به اینجا رسید و مقصّر پیدا نشد، ناچار یکی از آن دو (سودابه یا سیاوش) باید برای اثبات بی گناهی خود از آتش عبور کند</b>
۵	چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند <b>سرنوشت چنین رقم زده است که آتش بی گناهان را نمی سوزاند</b>
۶	سرانجام گفت ایمن از هردوان نه گردد مرا دل ، نه روشن روان <b>دل و روان من نسبت به شما آسوده و ایمن نمی گردد</b>
۷	جهاندار ، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشاند <b>کاووس شاه، سودابه را پیش خود فراخواند و او را با سیاوش روب هرو کرد.</b>
۸	سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار <b>سیاوش چنین گفت: که ای شهریار، رفتن به دوزخ و تحمل آتش آن برای من از شنیدن این تهمت آسان تر است</b>
۹	اگر کوه آتش بود بسپرم ازین، تنگ خوار است اگر، بگذرم <b>اگر کوهی از آتش در برابرم باشد زیر پا می گذارم و اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد، برای من آسان است.</b>
۱۰	پراندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی <b>کاووس نسبت به فرزند و همسر کی نژاد خود به شدت نگران شد</b>
۱۱	کزین دو یکی گر شود نابکار از آن پس که خواند مرا شهریار؟ <b>اگر یکی از این دو گناهکار شناخته شود، دیگر پس از این چه کسی به من پادشاه می گوید؟ (از آن پس من دیگر لیاقت پادشاهی را نخواهم داشت. اعتبارم را از دست می دهم)</b>
۱۲	همان به کزین زشت کردار، دل بشویم کنم چاره دل گسل <b>بهتر است خود را از این بدگمانی نجات دهم و برای این رویداد تلخ چاره ای بیابم.</b>
۱۳	به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان

	<b>كاووس به وزير خود فرمان داد تا صدكاروان شتر از دشت بياورد</b>
۱۴	سراسر همه دشت بريان شدند <b>همه مردم حاضر در دشت غمگين و ناراحت بودند</b>
۱۵	فرود آمد از باره، بردش نماز: <b>از اسب پياده شد و رسم احترام و تعظيم به جا آورد(در مقابلش تعظيم كرد)</b>
۱۶	سياوش سياه را به تندي بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش ساخت <b>سياوش اسب سياه رنگش را به سرعت به سوي آتش راند؛ غمگين نبود و خود را براي جنگ با آتش آماده كرد.</b>
۱۷	چنان آمد اسب و قباي سوار كه گفتي سمن داشت اندر كنار <b>اسب و لباس سياوش آنچنان سالم و پاك بود كه گويي او از ميان آتش نگذشته، بلكه از ميان گلها گذشته است.</b>
۱۸	فرود آمد از اسب كاووس شاه پياده سپهد پياده سپاه <b>كاووس شاه و همه سپاه همراه او به نشانه احترام از اسب پياده شدند.</b>
۱۹	معني و مفهوم بيت «خواهي كه پيدا كني گفتم و گويي بايد زدن سنگ را بر سبوي» را به نثر روان بنويسيد. <b>اگر مي خواهي حقيقت را آشكار كني بايد آن ها را آزمائش كني</b>
	<b>درك مطلب و خودآزمائي</b>
۲۰	منظور از «درد سپهد» چيست؟ چنين گفت موبد به شاه جهان كه درد سپهد نماند نهان <b>تهمت سودابه به سياوش</b>
۲۱	در همه بيت ها به جز گزينه ..... شيوه بلاغي ديده مي شود. <b>الف) همي داد مژده يكي را دگر كه بخشود بر بي گنه دادگر</b> <b>ب) رخ شاه كاووس پر شرمديد سخن گفتنش با پسر نرمديد</b> ج) كه هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه يابد گزند د) چنين است سوگند چرخ بلند كه بر بي گناهان نيابد گزند
۲۲	در بيت زير، املاي درست واژه را از داخل كمانك انتخاب كنيد. سياوش چنين گفت كه اي شهريار كه دوزخ مرا زين سخن گشت(خار / خوار) <b>خوار</b>
۲۳	مفهوم فعل «ساخت» را در عبارت هاي زير بنويسيد. الف) آن نامدار، لشكري عظيم ساخت. <b>فراهم كرد</b> ب) او با ناملايمات زندگي ساخت. <b>سازش كرد</b>
۲۴	كدام يك از ويژگي هاي حماسه در بيت هاي زير ديده مي شود؟ آن ها را از كمانك هاي مقابل انتخاب كنيد. الف) بدان گاه سوگند پر مائه شاه چنين بود آيين و اين بود راه (ملي - قهرماني) <b>ملي</b> ب) يكي تازي اي برنشسته سياه همي خاك نعلش برآمد به ماه (خرق عادت - ملي) <b>خرق عادت</b>
۲۵	با توجه به بيت « بيامد دو صد مرد آتش فروز دميدند گفتم شب آمد به روز » كدام مورد درست است؟ الف) از شعله بزرگ آتش، شب مثل روز روشن شد ب) از بسياري دود، روز مثل شب تاريك شد <b>گزينه ب</b>

۲۶	منظور شاعر از مصراع اول چیست؟ پراکنده کافور بر خویشتن چنان چون بود رسم و ساز کفن <b>آماده شدن (خود را معطر ساختن) برای رویارویی با مرگ</b>
۲۷	مفهوم اصلی مصرع اول را بنویسید. «سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند» <b>غمگین شدن همه مردم</b>
۲۸	«بدان گه که شد پیش کاووس باز فرو آمد از باره، بردش نماز»؛ نماز بردن یعنی ... : <b>تعظیم کردن و احترام گذاشتن</b>
۲۹	در بیت «مگر کاتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند» اعتقاد بر این است که ... <b>بی گناهان در آتش نمی سوزند.</b>
۳۰	«موبد» در مصراع «چنین گفت موبد به شاه جهان ...» چه کسی است؟ <b>روحانی مشاور در امور سلطنت</b>
۳۱	باتوجه به بیت «چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو» منظور از «شاه نو» چه کسی است؟ <b>سیاوش</b>
۳۲	در بیت «مگر آتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند» واژه «مگر» به چه معنایی به کار رفته است؟ <b>شاید / امید است / فقط</b>
۳۳	در بیت «فروود آمد از اسب کاووس شاه پیاده سپهد، پیاده سپاه» الف) منظور از سپهد چه کسی است؟ <b>کی کاووس</b> ب) مفهوم مصراع دوم چیست؟ <b>احترام گذاشتن به سیاوش</b>
۳۴	«به گفتن نشاندن» در مصراع «همی با سیاوش به گفتن نشاندن»؛ یعنی ... <b>روبه‌رو کرد</b>
۳۵	باتوجه به بیت «سر پر زشرم و حیایی مراست اگر بی گناهم رهایی مراست» سیاوش رهایی خود را در چه می داند؟ <b>در اثبات بی گناهی</b>
۳۶	مفهوم مصراع «که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار» چیست؟ <b>آتش دوزخ در برابر این سخن (تهمت) برای من ناچیز و بی ارزش است</b>
۳۷	منظور از مصراع دوم چیست؟ چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی <b>باید خطر را بپذیری و به آزمایش (سیاوش و سودابه) پردازی</b>
۳۸	در بیت زیر: سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت الف) منظور از «سیه» چیست؟ <b>اسب سیاه رنگ</b> ب) معنی «بساخت» چیست؟ <b>مهیا شد. آماده شد</b>
۳۹	بیت «همی کند سودابه از خشم موی / همی ریخت آب و همی خست روی» کدام آرایه‌ها را دارد؟ <b>کنایه، جناس، مراعات نظیر</b>
۴۰	مصراع دوم بیت زیر بیانگر کدام ویژگی حماسی است؟ «چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود» <b>خرق عادت</b>

۴۱	هر یک از ابیات زیر بیانگر کدام یک از زمینه های حماسه است؟ الف) چنان آمد اسپ و قباى سوار که گفتى سمن داشت اندر کنار ب) اگر کوه آتش بود بسپرم ازین تنگ خوار است اگر بگذرم ج) مگر کآتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند د) پراگنده کافور بر خویشان چنان چون بود رسم و ساز کفن <b>ملی: اشاره به زمینه ملی حماسه که ایرانیان آتش را پاک و مقدس می دانستند</b> <b>ملی: رسم کفن و دفن است</b>
۴۲	مفهوم کنایه ها را در ابیات زیر بنویسید. الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبو ب) همان به کزین زشت کردار، دل بشویم کنم چاره دل گسل <b>سنگ بر سبو زدن کنایه از آزمایش و امتحان</b> <b>دل شستن کنایه از صرف نظر کردن، رها کردن</b>
۴۳	آرایه مشترک دو مصرع زیر را مشخص کنید. الف) زمین گشت روشن تر از آسمان ب) همی خاک نعلش بر آمد به ماه <b>کنایه</b>
۴۴	یک آرایه ادبی برای مصرع دوم بنویسید. « یکی تازی ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه» <b>اغراق / ماه مجاز از آسمان / خاک نعلش بر آمد به ماه: کنایه از سرعت زیاد</b>
۴۵	منظور از « دختر شاه هاماوران » کیست؟ وزین دختر شاه هاماوران پراندیشه گشتی به دیگر کران <b>سودابه</b>
۴۶	در ابیات زیر «وابسته وابسته» را مشخص کنید و نوع آن را بنویسید. به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان <b>کاروان: ممیز</b> نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه <b>کوه: ممیز</b>
۴۷	در بیت زیر کدام واژه ها مسند هستند؟ کزین دو یکی گر شود نابکار از آن پس که خواند مرا شهریار <b>نابکار و شهریار</b>
۴۸	در بیت زیر « را بیاید. رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید <b>سخن گفتن نرم</b>
۴۹	در بیت زیر « مضاف الیه مضاف الیه » را مشخص کنید یکی تازی ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه <b>«ش» در خاک نعلش (خاک نعل او)</b>
۵۰	صفت مضاف الیه را مشخص کنید. به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش <b>نیکی دهش</b>